

اجرای احکام کیفری و خلاء ناشی از اصل قانونی بودن در آن

ستاره ذوالقدر

کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه شهید چمران اهواز

چکیده

اصل قانونی بودن اجرای مجازات‌های کیفری از اصول بنیادین حقوق کیفری است که تضمین‌کننده حقوق محکومان و ممانعت‌کننده از اعمال سلیقه‌ای مجازات‌ها در فرآیند اجرای احکام است. باین‌حال، در نظام حقوقی ایران، خلأهای متعددی در خصوص تدوین مقررات شفاف و منسجم پیرامون نحوه اجرای مجازات‌ها مشاهده می‌شود. یکی از مهم‌ترین این کاستی‌ها، عدم تدوین آیین‌نامه‌های لازم در مورد اجرای مجازات‌های سالب و غیرسالب حیات است که موجب بروز برداشت‌های متعارض و ناهماهنگی در اجرای احکام شده است. همچنین، در برخی موارد، قوانین جزایی به‌طور پراکنده به برخی از ابعاد اجرای مجازات‌ها اشاره کرده‌اند، اما این اشاره‌ها فاقد جامعیت لازم برای تأمین حقوق محکومان و تضمین اجرای منصفانه مجازات‌ها است. به‌ویژه در رابطه با مجازات‌هایی همچون قطع عضو، قصاص عضو، و شلاق، عدم تبیین دقیق شرایط اجرای حکم، نظارت پزشکی، امکان تعویق یا تبدیل مجازات در شرایط خاص و تعیین تکلیف نسبت به حقوق جانی و مجنی‌علیه در مواردی نظیر پیوند عضو، ابهامات جدی ایجاد کرده است. مقاله حاضر ضمن بررسی این خلأهای قانونی، به تحلیل لزوم تدوین آیین‌نامه‌های جامع و روشن در راستای اصل قانونی بودن اجرای مجازات‌ها پرداخته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که اجرای مجازات بدون وجود ضوابط دقیق و مدون، علاوه بر تضعیف حقوق محکومان، زمینه‌ساز اعمال رویه‌های غیرمنصفانه و بعضاً مغایر با عدالت کیفری می‌شود.

واژگان کلیدی: اصل قانونی بودن، اجرای احکام کیفری، قصاص عضو، قطع عضو، آیین‌نامه‌های اجرایی، نظارت بر اجرای مجازات.

مقدمه

اصل قانونی بودن مجازات‌ها از مبانی مسلم و غیرقابل چشم‌پوشی در حقوق کیفری است که اجرای عادلانه و منصفانه مجازات‌ها را تضمین می‌کند. این اصل نه تنها بر تعیین نوع جرم و میزان مجازات دلالت دارد، بلکه بر نحوه و کیفیت اجرای مجازات نیز حاکم است. درواقع، اگرچه اصل قانونی بودن در مرحله دادرسی کیفری به خوبی مورد توجه قانونگذار قرار گرفته، اما در مرحله اجرای مجازات‌ها، خلأهای قابل توجهی مشاهده می‌شود. این کاستی‌ها، که عمدتاً ناشی از عدم تدوین آیین‌نامه‌های شفاف و جامع در حوزه اجرای احکام کیفری است، می‌تواند منجر به اعمال سلیقه‌ای احکام، ناهماهنگی در اجرای مجازات‌ها، و نقض حقوق محکومان شود.

یکی از مهم‌ترین مصادیق این خلأها، عدم تهیه آیین‌نامه‌ای جامع در خصوص اجرای مجازات‌های سالب و غیرسالب حیات است. در ماده ۵۴۹ قانون آیین دادرسی کیفری، قانونگذار وزارت دادگستری را مکلف کرده است که با همکاری وزارت کشور، آیین‌نامه‌ای در خصوص نحوه اجرای مجازات‌هایی نظیر قصاص عضو، قطع عضو، شلاق، و اعدام تدوین و به تصویب رئیس قوه قضاییه برساند. اما با گذشت سال‌ها از تصویب این قانون، چنین آیین‌نامه‌ای هنوز تهیه نشده است. این امر، سبب شده است که نحوه اجرای این مجازات‌ها در عمل با ابهامات و برداشت‌های متناقض مواجه شود که می‌تواند حقوق محکومان و حتی مجنی‌علیه را تحت الشعاع قرار دهد. علاوه بر این، در برخی موارد، قانون مجازات اسلامی به طور جزئی به نحوه اجرای برخی مجازات‌ها اشاره کرده، اما این مقررات به دلیل عدم انسجام، امکان تفسیرهای متفاوت را فراهم آورده است. به عنوان نمونه، در خصوص اجرای مجازات قطع عضو، هیچ تصریحی در مورد شرایط پزشکی محکوم، امکان تعویق یا تبدیل مجازات در شرایط خاص، و نظارت بر نحوه اجرای آن وجود ندارد. این در حالی است که اصل کرامت انسانی و عدالت کیفری ایجاب می‌کند که اجرای چنین مجازات‌هایی تحت شرایطی دقیق و نظارت‌های سخت‌گیرانه انجام شود تا از هرگونه آسیب مضاعف به محکوم جلوگیری گردد. همچنین، یکی دیگر از چالش‌های مهم در اجرای احکام کیفری، عدم تعیین تکلیف در خصوص حقوق جانی و مجنی‌علیه پس از اجرای مجازات است. برای مثال، در مواردی که مجنی‌علیه پس از اجرای قصاص عضو متوجه شود که امکان پیوند عضو برای او وجود دارد، این سؤال مطرح می‌شود که آیا وی می‌تواند مجدداً درخواست اجرای قصاص بر عضو پیوندی جانی را مطرح کند؟ همچنین، در مواردی که جانی پس از اجرای قصاص اقدام به پیوند عضو قطع شده خود نماید، تکلیف دریافت ارش توسط مجنی‌علیه چه خواهد شد؟ این مسائل، که فاقد نص قانونی روشن هستند، می‌توانند در فرآیند اجرای احکام کیفری مشکلات متعددی ایجاد کنند. با توجه به اهمیت این موضوع، پژوهش حاضر به بررسی اجرای احکام کیفری و خلاء ناشی از اصل قانونی بودن در آن می‌پردازد.

اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها

اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها یکی از اساسی‌ترین و پایدارترین اصول حقوق کیفری به شمار می‌رود که نه تنها مورد تردید قرار نگرفته، بلکه همواره بر اعتبار و اهمیت آن افزوده شده است. در واقع، حکومت قانون ارتباط مستقیمی با تأمین امنیت فردی و اجتماعی دارد و این امنیت جز با استمرار و استحکام حاکمیت قانون قابل تصور نیست. اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها تضمین‌کننده احترام به آزادی‌های فردی و مصالح اجتماعی است، به گونه‌ای که بر اساس آن هیچ عملی جرم محسوب نمی‌شود، مگر آنکه قانون به صراحت آن را جرم بداند، و هیچ مجازاتی قابل اعمال نخواهد بود، مگر اینکه قانون آن را مجاز شمرده باشد. (نوربها، ۱۳۸۵، ص ۴۷) به موجب این اصل، هیچ فردی را نمی‌توان مجازات کرد مگر بر اساس قانونی که پیش از ارتکاب آن فعل یا ترک فعل، آن را جرم تلقی کرده و برای آن مجازات تعیین کرده باشد. این قاعده در نظام‌های حقوقی مختلف جایگاه ویژه‌ای دارد و در حقوق اساسی ایران نیز در اصل ۱۶۹ قانون اساسی تصریح شده است: «هیچ فعل یا ترک فعلی به استناد قانونی که بعد از آن وضع شده است جرم محسوب نمی‌شود» (باهر، ۱۳۸۰، ص ۸۰-۱۳۰) بدین ترتیب، جرم به مجموعه‌ای از افعال یا ترک افعالی اطلاق می‌شود که قانونگذار آنها را منع کرده و برای آنها مجازات یا اقدامات تأمینی و تربیتی در نظر گرفته است. بر اساس این تعریف که مستقیماً از اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها نشأت می‌گیرد، در

تشخیص جرایم و مجازات‌ها صرفاً باید به قانون استناد کرد و تنها اعمالی مجرمانه محسوب می‌شوند که قانون‌گذار برای آنها مجازات تعیین کرده باشد.

از سوی دیگر، مجازات واکنشی است که از سوی هیئت اجتماع در برابر ارتکاب جرم اعمال می‌شود و تنها قانون‌گذار صلاحیت تعیین آن را دارد. این امر نتیجه‌ی اصل تفکیک قوا است و یکی از ارکان بنیادین حقوق کیفری محسوب می‌شود. به بیان دیگر، حق ایجاد جرم و تعیین مجازات، در صلاحیت انحصاری قانون‌گذار قرار دارد و هیچ مرجع دیگری نمی‌تواند در این زمینه تصمیم‌گیری کند.

برای درک عمیق‌تر اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، ابتدا باید مفهوم جرم را بررسی کرده و سپس بر مبنای آن به تحلیل رفتار مجرمانه پرداخت. حقوق کیفری در بستر اجتماع شکل می‌گیرد، زیرا در جوامع انسانی، روابط افراد هرچه پیچیده‌تر شود، ضرورت تدوین قواعد حقوقی برای تنظیم این روابط نیز بیشتر احساس می‌شود. از این‌رو، قواعد حقوقی بسته به ماهیت روابط انسانی، اشکال مختلفی به خود می‌گیرند و شاخه‌های متعددی از دانش حقوقی را پدید می‌آورند.

یکی از مهم‌ترین این شاخه‌ها، حقوق کیفری است که هدف اصلی آن حفظ و برقراری نظم عمومی است. در حقیقت، قواعد حقوق کیفری زمانی قابلیت اجرا پیدا می‌کنند که نظم عمومی مختل شده یا در معرض تهدید قرار گیرد. (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ص ۸۴) به همین دلیل، بررسی مفهوم جرم نیازمند تحلیل دقیق نظم عمومی و تأثیر آن بر تدوین قواعد کیفری است. بدین ترتیب، اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها نه تنها بنیان اساسی حقوق کیفری را تشکیل می‌دهد، بلکه به عنوان یکی از مبانی حقوقی تضمین‌کننده‌ی عدالت و امنیت در جامعه شناخته می‌شود.

در حقوق عرفی، نظم عمومی مفهومی متمایز از نظام‌های مذهبی و اخلاقی دارد و بر مبنای تفکر تحققی و پذیرش نظریه اصالت اجتماع شکل می‌گیرد. (حبیب زاده، ۱۳۷۷، ص ۳۷) برخی حقوقدانان معتقدند که در زندگی اجتماعی نوعی توازن و هماهنگی نادیدنی حاکم است که با اعمال خلاف عرف دچار اختلال می‌شود. به بیان دیگر، جامعه بر اصولی بنیادین استوار است که نقض آنها به معنای نقض نظم عمومی تلقی می‌شود. از این‌رو، نظم عمومی را می‌توان مفهومی بنیادین دانست که در جوامع متمدن حاکم است و هدف آن تضمین و صیانت از حقوق اساسی شهروندان، همچون حق حیات، مصونیت از تفتیش و حق دادخواهی است. (زارع، ۱۳۹۵، ص ۲۵)

الف) بیان معنا و مفهوم جرم در اصل قانونی بودن جرایم و مجازات

در حقوق اسلام، ارزش‌هایی همچون جان، مال، عقل، شرف و دین از جایگاه والایی برخوردارند و هرگونه تعدی به این ارزش‌ها، مستلزم ضمانت اجرای کیفری در دنیا و آخرت است. از دیدگاه فقهی، جرم در ریشه به گناه بازمی‌گردد، چراکه هرگونه تخطی از اوامر و نواهی الهی به منزله نافرمانی از احکام شرعی تلقی می‌شود. در این چارچوب، جرایم به سه دسته حق‌الله، حق‌الناس و حقوق عمومی تقسیم می‌شوند. برخی از معاصی تنها عقوبت اخروی دارند، اما گروهی دیگر به دلیل تأثیر مستقیم بر نظم اجتماعی، مستوجب مجازات دنیوی نیز هستند و تحت عنوان جرم در قالب چهار دسته حدود، قصاص، دیات و تعزیرات شناخته می‌شوند. (تنکابنی، ۱۳۸۴، ص ۱۰) در نظام کیفری اسلام، جرم آن عملی است که یا به‌صراحت در شرع به‌عنوان جرم معرفی شده و یا اختیار تعیین و اجرای مجازات آن به ولی امر یا قاضی واگذار شده است. (گرمی، ۱۳۵۵، ص ۱۳۶) بر این اساس، اصل بر آن است که هیچ عملی جرم محسوب نمی‌شود مگر آنکه پیش از ارتکاب، قانونی درباره آن تصویب و به اطلاع همگان رسیده باشد. قانون، یگانه مرجع تعیین اعمال مجرمانه و ضمانت اجرای آنهاست و بدون وجود نص قانونی، نمی‌توان جرمی را تصور کرد. باین‌حال، برای تحقق مسئولیت کیفری، علاوه بر وجود یک قانون مشخص، تحقق سایر ارکان جرم همچون عنصر مادی (ارتکاب عمل مجرمانه) و عنصر معنوی (قصد یا خطای جزایی) نیز ضروری است. همچنین، در صورتی که علل توجیه‌کننده جرم یا اسباب رافع مسئولیت کیفری محرز باشند، فاعل از مجازات معاف خواهد شد. در نتیجه، این قانون است که مسئولیت تعریف، تبیین و اجرای قواعد مربوط به جرم و مجازات را بر عهده دارد.

برخی از حقوقدانان معتقدند که ارائه تعریفی واحد از جرم امکان‌پذیر نیست، زیرا این پدیده با توجه به دیدگاه‌های مختلف، دارای مبانی متنوع و گاه متضاد است. آنچه در برهه‌ای جرم محسوب می‌شود، ممکن است با تغییر شرایط اجتماعی و

ارزش‌های فرهنگی، اعتبار خود را از دست بدهد. (مظلومان، ۱۳۵۵، ص ۳۰) در جرم‌شناسی، مفهوم جرم نه صرفاً از منظر حقوقی، بلکه از جنبه دفاع اجتماعی، اصلاح و درمان بزهکاران مورد بررسی قرار می‌گیرد. جرم‌شناس با تحلیل شرایط فردی و اجتماعی پیش از وقوع جرم، به شناسایی رفتارهای ضد اجتماعی می‌پردازد تا از طریق تدابیر مناسب، از بروز آنها جلوگیری کند. در این میان، جرم جزایی با جرم مدنی و تخلفات انتظامی متفاوت است.

از منظر حقوق کیفری، جرم عملی است که ناقض نظم اجتماعی و مخل ارزش‌های عمومی باشد. قانونگذار مسئول تعریف و تعیین مصادیق جرم است، اما در این امر نمی‌تواند دیدگاه‌های مختلف متخصصان را نادیده بگیرد. اصل بر آن است که هیچ عملی جرم تلقی نمی‌شود مگر آنکه پیش از ارتکاب، قانونی برای آن تدوین و اطلاع‌رسانی شده باشد. در صورت عدم وجود قانون، نه امکان تعقیب فرد وجود دارد و نه مجازات او مشروعیت خواهد داشت. اما اگر عملی در چارچوب قانونی قرار گیرد و همراه با عناصر مادی و معنوی جرم باشد، و هیچ‌یک از عوامل توجیه‌کننده یا رافع مسئولیت کیفری نیز موجود نباشد، فاعل آن قابل مجازات خواهد بود.

جرم در نهایت رفتاری است که برخلاف نظم اجتماعی بوده و مرتکب را در معرض مجازات یا اقدامات تأمینی و اصلاحی قرار می‌دهد. این نظم اجتماعی، فراتر از مفاهیم اخلاقی صرف، زمانی جرم محسوب می‌شود که مبنای قانونی داشته باشد. بر اساس اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، قانونگذار ابتدا عمل مجرمانه را مشخص کرده، تخلف از آن را منع می‌سازد و برای نقض آن، مجازات تعیین می‌کند. ماده ۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیز این اصل را تصریح کرده و جرم را رفتاری اعم از فعل یا ترک فعل می‌داند که قانون برای آن مجازات معین کرده است. در نتیجه، تعیین مصادیق جرم و میزان مجازات آن، پیش از وقوع عمل و در چارچوب قانون صورت می‌گیرد. (زارع، ۱۳۹۵، ص ۲۸)

ب) مفهوم مجازات در اصل قانونی بودن جرم و مجازات

مجازات، به‌عنوان واکنشی اجتماعی، تجلی اعمال رنج و مشقت بر مجرم است. این ویژگی، کیفر را از تدابیر پیشگیرانه جرم و نیز از الزامات حقوقی مرتبط با جبران خسارت متمایز می‌سازد. همچنین، تفاوت میان مجازات و اقدامات تأمینی - از جمله تدابیر تربیتی، مراقبتی و درمانی - در آن است که اقدامات تأمینی، هرچند در راستای حفظ نظم اجتماعی و حمایت از جامعه به‌کار گرفته می‌شوند، اما فاقد عنصر رنج و مشقت هستند و لذا از دایره مجازات خارج‌اند.

هدف بنیادی از وضع مجازات‌ها، مقابله با بزهکاری و تضمین امنیت و نظم عمومی در جامعه است. تاریخچه اعمال مجازات به ابتدایی‌ترین جوامع بشری بازمی‌گردد، چراکه هیچ جامعه‌ای بدون برخورداری از حداقل ضوابط حقوقی، امکان استمرار و بقای پایدار نداشته است. واکنش‌های کیفری و ضمانت اجرای مدنی نیز برای جبران خسارات ناشی از جرم ضروری شناخته شده‌اند، زیرا سازوکارهای حقوق خصوصی - نظیر جبران ضرر و زیان - به‌تنهایی کارآمد نبوده و در بسیاری از موارد، ناکارآمدی آن‌ها، جامعه را به اتخاذ تدابیر قهری واداشته است. این تدابیر، علاوه بر تأمین اجرای صحیح قانون، موجب صیانت از ساختار اجتماعی نیز می‌شود.

کیفر، علاوه بر جنبه تنبیهی، نقش بازدارندگی داشته و در برخی موارد، ابزاری برای ارعاب و تهدید محسوب می‌شود. از آنجاکه انسان نسبت به حفظ حیات، آزادی، حیثیت، آبرو و اموال خود حساس است، تهدید به سلب هر یک از این مواهب، می‌تواند عاملی بازدارنده در برابر تعدی به حقوق دیگران باشد. بدین ترتیب، کیفر علاوه بر مقابله با جرم، به‌عنوان عاملی پیشگیرانه نیز ایفای نقش می‌کند.

یکی از اصول بنیادین در حوزه جرایم و مجازات‌ها، اصل قانونی بودن آن‌هاست. مطابق این اصل، هیچ مجازاتی نمی‌تواند جز به‌موجب حکم قانون اعمال شود. این قاعده، علاوه بر مبانی حقوقی، ریشه‌ای عمیق در تعالیم فقهی و شرعی دارد؛ به‌گونه‌ای که قاعده فقهی "قبح عقاب بلا بیان" بر همین مفهوم دلالت دارد. این قاعده بیانگر آن است که شارع نمی‌تواند فردی را بدون ارائه حکم قبلی، مجازات نماید. ماده ۲ قانون مجازات اسلامی نیز بر این اصل تأکید داشته و مقرر می‌دارد که تعیین و اجرای مجازات‌ها صرفاً باید به‌موجب قانون صورت گیرد.

این اصل، سه نوع الزام حقوقی ایجاد می‌کند: نخست، قانون‌گذار موظف است که هر فعل یا ترک فعلی را که مخل نظم عمومی دانسته و جرم تلقی می‌کند، به‌صراحت در قانون ذکر کند و مجازات آن را نیز به‌صورت شفاف و غیرمبهم تعیین نماید. چنین الزامی، امکان آگاهی عمومی را فراهم می‌آورد تا افراد بتوانند به‌روشنی مرزهای قانونی را شناخته و از ارتکاب جرایم اجتناب کنند.

الزام دوم، متوجه قضات است که تنها در چارچوب قوانین و مقررات، اختیار تعیین مجازات را دارند. این امر بدین معناست که اعمال کیفر تابع سلیقه شخصی قاضی نبوده و وی موظف است هنگام صدور حکم، به مستندات قانونی مراجعه کند. (ساکي، ۱۳۸۷، ص ۳۳۶-۳۴۰)

الزام سوم، بر عهده مجریان احکام و دستگاه‌های اجرایی است. مطابق این الزام، نحوه اجرای احکام دادگاه‌ها نیز باید در چارچوب قوانین مصرح انجام پذیرد. پس از صدور و قطعیت حکم، اجرای آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ از یک‌سو، زیان‌دیده از جرم در انتظار اجرای حکم برای التیام خسارت وارده است و از سوی دیگر، جامعه اجرای مجازات را برای برقراری نظم اجتماعی ضروری می‌داند. با این حال، فرایند اجرای حکم نیز باید دقیقاً منطبق بر موازین قانونی باشد و هیچ نهاد یا شخصی، اختیار تغییر یا اعمال سلیقه در اجرای آن را ندارد. به همین دلیل، اصل قانونی بودن مجازات‌ها نه‌تنها بر مرحله صدور حکم بلکه بر فرایند اجرای آن نیز سایه افکنده و به‌مثابه یکی از اصول بنیادین نظام حقوقی تلقی می‌شود.

خلاء اصل قانونی بودن اجرای احکام کیفری

اجرای حکم کیفری به عنوان آخرین مرحله از فرایند دادرسی، نقطه اوج تلاش‌های دستگاه عدالت کیفری محسوب می‌شود. این مرحله، نتیجه تمامی فرآیندهای کشف جرم، تعقیب متهم، انجام تحقیقات مقدماتی، رسیدگی قضایی و صدور حکم است. در واقع، اجرای مجازات‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی، تجلی واکنش اجتماعی نسبت به پدیده مجرمانه و تحقق عدالت کیفری است.

علی‌رغم تأکید دیدگاه‌های جرم‌شناسی بر اقدامات پیشگیرانه، ضرورت مقابله با نقض ارزش‌های اجتماعی و حفظ امنیت عمومی، ایجاب می‌کند که مجازات‌ها متناسب با جرم ارتكابی، میزان مسئولیت مرتکب و اهداف تعیین‌شده اعمال شوند. همچنین، اجرای مجازات باید مطابق اصول و مقررات مشخصی باشد تا از بروز رویه‌های سلیقه‌ای و تشتت در اجرای احکام کیفری جلوگیری شود.

در حالی که نظام حقوقی ایران در زمینه ماهیت مجازات‌ها، فلسفه و اهداف آن پژوهش‌های متعددی ارائه کرده است، اما موضوع اجرای احکام کیفری که جنبه‌ای شکلی دارد، کمتر مورد توجه قرار گرفته و همچنان با چالش‌های اساسی روبه‌روست. برخی مقررات اجرایی به‌طور پراکنده در قوانین مختلف ازجمله قانون مجازات اسلامی گنجانده شده‌اند، حال آنکه اصولاً این دسته از مقررات باید در قوانین شکلی تدوین شوند. افزون بر این، آیین‌نامه‌های اجرایی بعضاً ناقص بوده و مشکلاتی نظیر ابهام در اجرا، تضاد رویه‌ها و نقض حدود قانونی را در پی داشته‌اند. همچنین، سپردن مسئولیت اجرای احکام به قضات کم‌تجربه، موجب بروز مشکلات مضاعف شده است. (آخوندی، ۱۳۶۸، ص ۵۴)

بند اول: خلاء ناشی از اصل قانونی بودن کیفرهای سلب‌کننده حیات

مجازات‌های قضایی را می‌توان به‌طور کلی در سه دسته اصلی طبقه‌بندی کرد: مجازات‌هایی که متوجه جسم انسان هستند، مجازات‌هایی که حقوق و آزادی‌های فردی را محدود می‌کنند، و مجازات‌هایی که دارایی‌ها و امکانات مالی فرد را از او سلب می‌نمایند. هریک از این دسته‌ها شامل انواع و اقسام مختلفی از کیفرهاست که ماهیت و آثار متفاوتی دارند.

در این میان، کیفرهای سالب حیات جایگاه ویژه‌ای دارند؛ چراکه این نوع مجازات، اساسی‌ترین حق طبیعی انسان، یعنی حق حیات را سلب می‌کند. شناخت ماهیت و نحوه اجرای این مجازات‌ها نیازمند بررسی اصول و قواعد خاصی است که در سایر

مجازات‌ها کمتر مشاهده می‌شود. این اصول، نه تنها از بُعد حقوقی و کیفری، بلکه از منظر اخلاقی، فقهی و انسانی نیز حائز اهمیت‌اند و اجرای این کیفرها را از دیگر اشکال مجازات متمایز می‌سازند.

مجازات‌های سالب حیات دسته‌ای از کیفرها هستند که همگی در یک ویژگی بنیادین مشترک‌اند: سلب حق حیات از مجرم و حذف فیزیکی او از جامعه. این نوع مجازات‌ها شامل قصاص، اعدام و رجم می‌شوند که هر یک، با وجود هدف مشترک، دارای مبانی فقهی، شرایط اجرایی و فلسفه مجازاتی متفاوتی هستند.

قصاص، که یکی از مهم‌ترین کیفرهای سالب حیات محسوب می‌شود، به عنوان مجازات قتل عمد در نظر گرفته شده است و اجرای آن منوط به تقاضای اولیای دم می‌باشد. این نوع مجازات، برخلاف سایر اشکال مجازات‌های سالب حیات، قابل اسقاط است؛ به این معنا که اولیای دم می‌توانند از حق خود صرف‌نظر کرده و آن را به دیه تبدیل کنند. بنابراین، قصاص جنبه‌ای شخصی دارد و با گذشت صاحب حق، اجرای آن منتفی می‌شود.

رجم از جمله مجازات‌های حدی به شمار می‌آید که موارد اجرای آن در نصوص شرعی و منابع فقهی مشخص شده است. این نوع کیفر از احکام ثابت شرعی است و قابلیت تغییر یا تبدیل ندارد.

اعدام نیز در دو دسته کلی قابل تقسیم است:

۱. اعدام‌های حدی، که در فقه پیشینه دارد و به عنوان حکم الهی غیرقابل تغییر محسوب می‌شود، نظیر برخی موارد قتل عمد که در منابع اسلامی به عنوان حدود تعیین شده‌اند.

۲. اعدام‌های تعزیری یا بازدارنده، که در فقه اسلامی سابقه نداشته و بر اساس مصالح اجتماعی، توسط قانون‌گذار تشریع شده‌اند. این نوع اعدام‌ها بیشتر جنبه حکومتی دارند و هدف آن‌ها حفظ نظم و امنیت عمومی است.

با وجود آنکه تمامی این مجازات‌ها منجر به سلب حیات مجرم می‌شوند، از نظر ماهیت، شرایط اجرا، و کارکرد کیفری تفاوت‌های اساسی میان آن‌ها وجود دارد. به عنوان مثال، قتل (اعدام حدی) و رجم هر دو از زمره حدود به شمار می‌روند، اما در شیوه اجرا و ماهیت حکم تفاوت دارند. در اعدام حدی، از بین بردن مجرم به طور مستقیم و از طریق ابزارهای کشنده صورت می‌گیرد، در حالی که در رجم، نحوه اجرای مجازات، یعنی سنگسار، موضوعیت دارد و بخشی از ماهیت کیفر محسوب می‌شود.

الف) اعدام

اعدام از ریشه "عدم" به معنای نیستی است که در قالب باب افعال، دلالت بر نابود کردن دارد. در اصطلاح حقوقی، اعدام شدیدترین مجازات محسوب می‌شود که به موجب آن، حیات مجرم سلب شده و از ادامه زندگی بازمی‌ماند. (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ص ۲۲۶) این مجازات از دیرباز در جوامع بشری رایج بوده و در نظام حقوقی ایران، برخی از مصادیق آن مستند به متون فقهی است، مانند مجازات اعدام برای محاربه، افساد فی‌الارض و تجاوز به عنف. این موارد در زمره حدود قرار گرفته و مشمول تخفیف، تعلیق یا مرور زمان نمی‌شوند.

در مقابل، برخی دیگر از انواع اعدام، به اقتضای حفظ نظم عمومی و امنیت کشور مشروعیت یافته‌اند، مانند اعدام در جرائم اقتصادی یا قاچاق مواد مخدر. این مجازات‌ها در زمره حدود شرعی قرار نمی‌گیرند، اما درباره تعزیری یا بازدارنده بودن آن‌ها اختلاف نظر وجود دارد. قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ برخلاف قانون سابق، مجازات‌های بازدارنده را از دسته‌بندی رسمی حذف کرده و تعریف دقیقی از آن‌ها ارائه نداده است.

مرز بین جرائم تعزیری و بازدارنده نیز در قانون جدید روشن نیست، به طوری که در بسیاری از مواد قانونی، از جمله از ماده ۴۹۸ به بعد، در تشخیص ماهیت جرم میان قضاات اختلاف وجود دارد. ملاک اصلی در جرائم بازدارنده، جرم‌انگاری از سوی حکومت برای حفظ نظم و امنیت عمومی است، در حالی که در جرائم تعزیری، موازین فقهی تعیین‌کننده هستند. بر این اساس، بسیاری از جرائم مستوجب اعدام را می‌توان در زمره مجازات‌های بازدارنده دانست، چراکه فاقد سابقه فقهی هستند و صرفاً به اقتضای شرایط اجتماعی و امنیتی جرم‌انگاری شده‌اند.

همچنین، در برخی مواد قانونی، اعمالی در حکم محاربه تلقی شده و مجازات آن بر اساس قیاس با محاربه تعیین شده است. این امر از دو جهت محل اشکال است: نخست اینکه تعریف فقهی محاربه با این اعمال انطباق ندارد؛ دوم اینکه تسری مجازات یک جرم به جرم دیگر، بدون رعایت اصل قانونی بودن مجازات‌ها، موجب خدشه به مشروعیت آن می‌شود. افزون بر این، در برخی موارد، قانونگذار جرائم مستوجب حد را در باب تعزیرات گنجانده و مجازات‌هایی فراتر از حد برای آن‌ها مقرر کرده است، که خود نوعی عدول از اصول بنیادین حقوق کیفری به شمار می‌رود. (زارع، ۱۳۹۵، ص ۱۰۴)

ب) قصاص نفس

قصاص در لغت به معنای پیروی از اثر جنایتکار و انجام عملی مشابه جنایت او است. در اصطلاح، قصاص به کیفر متناسبی اطلاق می‌شود که جانی به دلیل ارتکاب جنایت مستوجب آن می‌شود و این مجازات باید از حیث شدت و ماهیت با عمل ارتكابی برابر باشد. (صادقی، ۱۳۷۸، ص ۱۴۹)

قصاص نفس یکی از رایج‌ترین انواع مجازات‌های سالب حیات محسوب می‌شود که به عنوان مجازاتی اختصاصی در قبال قتل عمدی در نظر گرفته شده است. به عبارت دیگر، قصاص نفس تنها در یک مصداق یعنی قتل عمد اعمال می‌شود و در جرایم دیگر جایگاهی ندارد.

بر اساس ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی، جنایت بر نفس در مواردی قتل عمد تلقی می‌شود که مرتکب به صورت عامدانه قصد سلب حیات از شخصی را داشته باشد؛ خواه عملی که انجام داده است ذاتاً کشنده باشد یا نه، اما در نتیجه‌ی آن منجر به مرگ گردد. همچنین، هرگاه فردی عمداً عملی را انجام دهد که نوعاً کشنده محسوب شود، یا عملی را که ذاتاً کشنده نیست اما با توجه به وضعیت خاص مجنی علیه (مانند بیماری، ناتوانی، کودکی و غیره) عرفاً کشنده به شمار آید، قتل عمد خواهد بود. در چنین مواردی، در صورت مطالبه‌ی اولیای دم، قصاص به عنوان مجازات قاتل اجرا خواهد شد.

ج) رجم

رجم در لغت به معنای سنگسار کردن است و در اصطلاح، به عنوان یکی از مجازات‌های حدی شناخته می‌شود که طبق آن، محکوم به جرم زنا در مکانی مخصوص قرار گرفته و از طریق پرتاب سنگ به سوی او، جانش گرفته می‌شود. این مجازات در گذشته یکی از کیفرهای متداول در برخی جوامع بود که برای مقابله با جرم زنا اعمال می‌شد.

اما طبق قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، مجازات رجم به طور رسمی حذف شده و جایگزین آن مجازات اعدام برای مرتکبین جرم زنا قرار گرفته است. با این حال، برخلاف برخی تصورات، این مجازات کاملاً از قوانین ایران حذف نشده است. در واقع، در ماده ۲۲۵ قانون مجازات اسلامی جدید، در خصوص حد زنا برای «زانی محسن» و «زانیه محصنه» به صراحت آمده است که مجازات آن‌ها رجم خواهد بود. در صورتی که اجرای رجم به هر دلیلی امکان‌پذیر نباشد، دادگاه صادرکننده حکم قطعی، پس از بررسی شرایط و با موافقت رئیس قوه قضائیه، می‌تواند مجازات اعدام را جایگزین رجم کند. این تغییر در صورت ثابت شدن جرم با بینه معتبر و قطعی خواهد بود. در غیر این صورت، مجازات به صد ضربه شلاق برای هر یک از مرتکبین تغییر خواهد کرد.

با این وجود، این ماده قانونی با برخی ابهامات و کاستی‌ها روبه‌رو است. عبارت «عدم امکان اجرا» که در متن ماده آمده است، مشخص نمی‌کند که در چه شرایطی این امکان از بین می‌رود و چه عواملی باعث می‌شود که اجرای رجم ممکن نباشد. از آنجا که طبق اصل قانونی بودن، قانون باید به‌طور شفاف و واضح بیان شود تا هیچ‌گونه ابهامی باقی نماند، این نقص قانونی می‌تواند مشکلاتی برای قاضی و مجریان حکم ایجاد کند. بنابراین، ضروری است که قانونگذار موارد دقیق و شرایطی که موجب عدم امکان اجرای رجم می‌شود را به‌طور روشن مشخص نماید. همچنین، یکی دیگر از کاستی‌های این ماده، ابهام در خصوص اینکه تشخیص «عدم امکان اجرا» به عهده چه نهادی یا فردی است، باقی مانده است. آیا این تشخیص باید توسط دادگاه، رئیس قوه

قضائیه، یا دیگر مقامات انجام شود؟ این نکته نیز باید به‌طور صریح و دقیق در متن قانون تعیین گردد تا از بروز مشکلات اجرایی جلوگیری شود.

بند دوم: خلاء ناشی از اصل قانونی بودن قواعد و مقررات اجرائی کیفرهای سلب‌کننده حیات

اگرچه هر یک از مجازات‌های سالب حیات، نظیر اعدام، قتل، قصاص و صلب، از نظر ماهیت و اثر حقوقی با یکدیگر تفاوت‌های قابل توجهی دارند و هر یک در موقعیت‌های خاص خود اجرا می‌شود، اما در جنبه‌های اجرایی، بسیاری از این مجازات‌ها تحت قوانین و مقررات مشابهی قرار دارند که هم‌پوشانی‌هایی در شیوه اجرای آن‌ها وجود دارد. به عبارت دیگر، اصول کلی و قواعد مشترک بسیاری در مراحل اجرایی این مجازات‌ها قابل مشاهده است، گرچه برخی تفاوت‌ها و احکام خاص مربوط به هر یک از آن‌ها نیز در برخی موارد به وضوح تمایز می‌یابد. به عنوان مثال، در اجرای برخی از مجازات‌های سالب حیات، اصول مشترکی همچون تضمینات حقوقی، فرآیند دادرسی و ملاحظات انسانی برای تمامی مجازات‌ها یکسان است، اما در دیگر جنبه‌ها همچون شیوه اجرای حکم یا تشریفات قانونی، هر مجازات ممکن است احکام ویژه‌ای داشته باشد که از دیگری متفاوت است. در این بخش، تلاش بر این است که با توجه به قوانین و مقررات موجود، برخی از ابهامات، نارسایی‌ها و مشکلات اجرایی موجود در زمینه اجرای احکام مربوط به مجازات‌های سالب حیات بررسی و تحلیل گردد.

پس از قطعی و لازم‌الاجرا شدن حکم و صدور دستور اجرای آن توسط قاضی، پرونده برای اجرای حکم به واحد اجرای احکام ارسال می‌شود. نخستین وظیفه قاضی اجرای احکام پس از مطالعه و بررسی دقیق پرونده، ارزیابی صحت قانونی حکم صادره است. اگر حکم فاقد ایراد قانونی باشد، قاضی به بررسی موانع اجرای حکم می‌پردازد. در صورتی که محکوم علیه با موانع قانونی مواجه باشد، اجرای حکم به تعویق می‌افتد و تصمیم مقتضی اتخاذ می‌شود. برخی از این موانع ممکن است موجب زوال و سقوط مجازات شود، نظیر عفو در مجازات اعدام و گذشت اولیاء دم در مجازات قصاص. در مقابل، برخی دیگر موجب تأخیر اجرای مجازات می‌گردند، نظیر بیماری محکوم.

موانع اجرای حکم شامل موارد مختلفی است که در ماده ۴ آئین‌نامه نحوه اجرای احکام قصاص، قتل، صلب، اعدام و شلاق (مصوب ۸۲/۷/۵) مشخص گردیده‌اند. بر اساس این ماده، در مواردی که محکوم به مجازات‌هایی چون اعدام، قتل، رجم، صلب یا قطع عضو حدی است، درخواست عفو پس از لازم‌الاجرا شدن حکم و پیش از اجرا، مانع از انجام آن می‌شود. در این صورت، اقدامات اجرایی متوقف و درخواست عفو به دادگاه صادرکننده حکم ارسال می‌شود. دادگاه پس از دریافت درخواست، موضوع را به کمیسیون عفو و بخشودگی ارجاع داده و این کمیسیون موظف است به تقاضای عفو رسیدگی و نتیجه را سریعاً به دادگاه اعلام کند. چنانچه محکوم به عفو برسد، مجازات به طور دائمی از بین می‌رود. با این حال، برخی ایرادات و اشکالات در این آئین‌نامه وجود دارد که می‌تواند منجر به شبهات و پرسش‌هایی از جنبه‌های قانونی و شرعی گردد. یکی از ایرادات عمده در این ماده، استثنای مورد قصاص نفس در ابتدا و بدون توجیه قانونی صحیح است. چرا که به طور اصولی، قصاص نفس حق اولیاء دم است و اعمال قصاص یا عفو محکوم بستگی به نظر آنها دارد، نه به حکم حاکمیت. بنابراین، طرح درخواست عفو از کمیسیون عفو در خصوص قصاص نفس، بی‌معنا و فاقد مبنای قانونی است.

علاوه بر این، توقف اجرای حکم به استناد درخواست عفو در تمام موارد ذکر شده، به ویژه قتل، اعدام، رجم، صلب و قطع عضو حدی، از نظر شرعی و قانونی مشکل دارد. به موجب ماده ۹۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، عفو یا تخفیف مجازات محکومان از اختیارات مقام رهبری است، اما این اختیار مشروط به رعایت موازین اسلامی و قانونی است. به همین دلیل، هر یک از موارد مذکور باید از حیث شرعی و قانونی مورد بررسی دقیق قرار گیرند تا مشخص شود که آیا درخواست و اعطای عفو در این موارد جایز است یا خیر.

در خصوص مجازات قطع عضو به عنوان حد، توقف اجرای حکم به دلیل درخواست عفو فاقد مبنای شرعی است. همچنین در رابطه با صلب، که یکی از مجازات‌های محاربه است، پذیرش درخواست عفو و توقف اجرای حکم به هیچ‌وجه جایز نیست، زیرا جرم محاربه پس از دستگیری محارب و اثبات جرم، قابل عفو نمی‌باشد. (خویی، ۱۳۵۲، ص ۳۲۲)

در مورد قتل، اگر مجازات قتل به واسطه ارتکاب جرمی چون زنای با عفت یا لواط باشد، مطابق ماده ۲۱۸ قانون مجازات اسلامی، اگر جرم با اقرار مرتکب اثبات شود، درخواست عفو قابل پذیرش است و امکان توقف اجرای حکم برای رسیدگی به این درخواست وجود دارد. اما در سایر موارد، چنین مجوزی برای درخواست عفو و توقف اجرای حکم وجود ندارد.

در خصوص مجازات اعدام، با توجه به اینکه این مجازات در زمره کیفرهای بازدارنده یا تعزیری قرار دارد و تعیین آن در اختیار حاکمیت است، امکان عفو، تخفیف یا اسقاط آن وجود دارد. مطابق ماده ۹۶ قانون مجازات اسلامی، ولی فقیه می‌تواند حکم اعدام را عفو کرده یا در آن تخفیف اعمال نماید. از این رو، چنانچه محکوم علیه پیش از اجرای حکم، درخواست عفو نماید، اجرای مجازات متوقف شده و پرونده جهت بررسی به دادگاه صادرکننده حکم و سپس به کمیسیون عفو و بخشودگی ارسال می‌شود. در صورت پذیرش عفو، قرار موقوفی اجرای مجازات صادر می‌شود و در صورت تخفیف، مجازات جایگزین اعمال خواهد شد. با این حال، اجرای ماده ۴ آیین نامه در خصوص مجازات اعدام و برخی موارد قتل، از منظر شرعی و قانونی معتبر است، اما در سایر موارد کیفرهای سالب حیات و حد قطع عضو، فاقد مبنای شرعی و قانونی بوده و اجرای آن‌ها جایز نیست. علاوه بر این، قصاص نیز دارای موانعی است که شامل اعلام گذشت اولیای دم، عدم درخواست اجرای قصاص، عدم پرداخت فاضل دیه و سایر مواردی نظیر عدم پرداخت سهم دیه عفوکنندگان یا متقاضیان دیه، و نیز عدم پرداخت سهم صغار می‌باشد.

یکی از موانع و خلاءهای اجرای قصاص، عدم درخواست اولیای دم است، زیرا قصاص مجازاتی است که اجرای آن صرفاً با مطالبه آنان ممکن خواهد بود. تا زمانی که اولیای دم تقاضای اجرا نکنند، حکم قصاص معطل می‌ماند و قابلیت اجرا نخواهد داشت. این موضوع از یک سو به عنوان یک حق برای اولیای دم تلقی می‌شود، اما از سوی دیگر می‌تواند موجب برخی مشکلات اجرایی و ناهنجاری‌های حقوقی گردد.

به‌ویژه در مواردی که محکوم علیه به دلیل بازداشت یا وثیقه سنگین در زندان به سر می‌برد، عدم مطالبه اولیای دم باعث خواهد شد که وی پس از صدور حکم قطعی، بدون تعیین تکلیف نهایی، مدت نامعلومی را در بازداشت سپری کند. این وضعیت نه تنها خلاف اصل اجرای فوری احکام کیفری است، بلکه می‌تواند نوعی مجازات مضاعف غیرقانونی تلقی شود که برخلاف مبانی عدالتی و اصول حقوقی است. چنین تعلیقی، علاوه بر تضییع حقوق محکوم، می‌تواند موجب افزایش هزینه‌های عمومی و اشغال بی‌مورد ظرفیت زندان‌ها شود.

از این رو، قاضی اجرای احکام موظف است اولیای دم را احضار کرده و آنان را ملزم نماید که تکلیف اجرای قصاص را مشخص کنند. در این راستا، آنان باید یا گذشت خود را از قصاص اعلام کنند یا درخواست اجرای آن را ارائه دهند. چنانچه درخواست اجرا مطرح شود، مراتب به صورت رسمی ثبت و صورت جلسه گردیده و اقدامات اجرایی لازم انجام خواهد شد. در غیر این صورت، بلا تکلیفی اجرای حکم مرتفع نشده و مشکلات حقوقی و قضایی همچنان ادامه خواهد داشت. (زارع، ۱۳۹۵، ص ۱۱۱)

به نظر می‌رسد که ماده ۴۲۹ قانون مجازات اسلامی، هرچند در جهت ارائه راهکاری برای آزادی محکومان در انتظار قصاص گام برداشته است، اما این راهکار به‌طور محدود قابل اجرا بوده و برای تمامی محکومان کارآمد نیست. به‌ویژه در مواردی که محکوم به قصاص قادر به تودیع وثیقه نبوده و یا احتمال فرار وی وجود دارد، قانونگذار تعیین تکلیف روشنی ارائه نکرده است. افزون بر این، حتی در صورت آزادی محکوم با سپردن وثیقه، همچنان ابهاماتی وجود دارد؛ از جمله آنکه تکلیف پرونده اجرایی چه خواهد شد؟ وضعیت حقوقی محکوم پس از آزادی چگونه تعیین می‌شود؟ وثیقه سپرده شده تا چه زمانی باید در توقیف باقی بماند؟ این موارد از جمله نارسایی‌ها و ابهاماتی است که در واحد اجرای احکام کیفری مطرح شده و به دلیل فقدان نص قانونی صریح، مشکلاتی را در فرایند اجرای احکام کیفری ایجاد کرده است.

از سوی دیگر، یکی دیگر از موانع اجرای حکم قصاص، عدم پرداخت فاضل دیه است. در مواردی که اجرای قصاص منوط به پرداخت فاضل دیه باشد، تا زمانی که این مبلغ پرداخت نشود، امکان اجرای حکم وجود ندارد. بنابراین، خودداری اولیای دم از پرداخت فاضل دیه، چه به دلیل عدم توانایی مالی و چه به دلیل امتناع بدون عذر موجه، عملاً اجرای حکم را با مانع مواجه می‌کند.

ماده ۴۲۹ قانون مجازات اسلامی در این زمینه تا حدودی تعیین تکلیف کرده و مقرر داشته است که در صورت بلا تکلیف ماندن وضعیت محکوم به قصاص، وی می‌تواند با طرح شکایت، خواستار تعیین تکلیف شود. در چنین شرایطی، دادگاه صادرکننده حکم موظف است مهلت مناسبی را برای اولیای دم تعیین کند تا در آن مدت، نسبت به پرداخت فاضل دیه و اجرای حکم اقدام نمایند. چنانچه این اقدام در مدت مقرر صورت نگیرد، دادگاه می‌تواند پس از تعیین مجازات تعزیری مناسب و سپری شدن مدت آن، با اخذ وثیقه و تأیید رئیس حوزه قضایی و رئیس کل دادگستری استان، محکوم را تا تعیین تکلیف از سوی اولیای دم، آزاد کند.

با این حال، هرچند قانونگذار در خصوص پرداخت فاضل دیه راهکاری ارائه داده و اولیای دم را مکلف به اقدام در مهلت مناسب کرده است، اما همچنان کاستی‌هایی در این زمینه وجود دارد. از جمله اینکه قانون، مدت زمان مشخصی را برای انجام این تعهد پیش‌بینی نکرده و همین خلأ می‌تواند موجب اطاله دادرسی و سرگردانی محکوم در زندان شود. علاوه بر این، مشکلاتی که در مورد عدم درخواست اجرای قصاص مطرح شد، در اینجا نیز به قوت خود باقی است و همچنان موجب ایجاد چالش‌های حقوقی و اجرایی خواهد شد. تنها ماده‌ای که در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ به نحوه اجرای مجازات‌های سالب حیات پرداخته است، ماده ۵۴۳ این قانون می‌باشد. بر اساس مفاد این ماده، اشخاصی که هنگام اجرای حکم اعدام یا سایر مجازات‌های سالب حیات باید در صحنه اجرای حکم حضور داشته باشند، عبارتند از: دادستان یا نماینده وی، قاضی اجرای احکام کیفری، فرمانده نیروی انتظامی محل یا نماینده او، پزشک قانونی یا پزشک معتمد، منشی دادگاه و رئیس زندان یا نماینده او. علاوه بر این، مطابق این ماده، حضور وکیل محکوم‌علیه هنگام اجرای حکم الزامی نبوده و صرفاً اختیاری است؛ به این معنا که در صورت تمایل، وکیل محکوم‌علیه می‌تواند در محل اجرا حاضر شود.

با این حال، بررسی مفاد این ماده نشان می‌دهد که ابهامات و کاستی‌هایی در آن وجود دارد که می‌تواند اجرای صحیح و عادلانه احکام سالب حیات را با چالش مواجه سازد. یکی از مهم‌ترین نواقص این ماده، عدم تصریح به لزوم یا عدم لزوم حضور اولیای دم در صورتی است که مجازات سالب حیات از نوع قصاص نفس باشد. از آنجا که در احکام قصاص، حق اجرای مجازات به اولیای دم تعلق دارد، عدم تعیین تکلیف قانونی در خصوص جایگاه و نقش آنان در لحظه اجرای حکم، می‌تواند موجب اختلاف نظرهای عملی و مشکلات اجرایی گردد.

علاوه بر این، ماده ۵۴۳ تنها به ذکر مقامات حاضر در محل اجرای حکم بسنده کرده، بدون آنکه وظایف دقیق هریک از آنان را مشخص نماید. در این میان، صرفاً وظایف قاضی اجرای احکام کیفری، که مسئول صدور دستور اجرا است، و همچنین وظیفه منشی دادگاه در قرائت حکم مشخص شده است. اما وظایف سایر مقامات، از جمله دادستان، رئیس زندان و فرمانده نیروی انتظامی محل، به صورت صریح و شفاف در این ماده مورد اشاره قرار نگرفته است، امری که می‌تواند در فرآیند اجرای حکم مشکلاتی را ایجاد کند.

یکی دیگر از ابهامات این ماده، عدم تبیین جایگاه و وظایف فردی است که مسئول انجام مراسم مذهبی در صحنه اجرای حکم می‌باشد. ماده مذکور به مراسم مذهبی اشاره کرده، اما نه تنها مصادیق این مراسم را مشخص نکرده، بلکه معلوم نساخته است که چه کسی باید متولی انجام آن باشد و این مراسم دقیقاً شامل چه اعمالی می‌شود. از این رو، نبود یک دستورالعمل مدون و شفاف در این زمینه، می‌تواند منجر به اعمال سلیقه‌های متفاوت در اجرای احکام گردد.

علاوه بر این نواقص، ماده ۵۴۹ قانون مجازات اسلامی، قانونگذار را مکلف نموده است که ظرف شش ماه از تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون، آیین‌نامه اجرایی مربوطه را با همکاری وزیر دادگستری و وزیر کشور تهیه و به تصویب رئیس قوه قضائیه برساند. اما علیرغم گذشت زمان قابل‌توجه از لازم‌الاجرا شدن این قانون، تاکنون هیچ آیین‌نامه‌ای در این خصوص به تصویب نرسیده است. این خلأ قانونی نه تنها موجب سردرگمی در فرآیند اجرای احکام سالب حیات شده، بلکه باعث شده است که در بسیاری از موارد، اجرای این احکام با تفسیرهای متفاوت و حتی متناقضی همراه باشد.

در مجموع، عدم تصریح به جایگاه اولیای دم، نبود شفافیت در وظایف مقامات حاضر در صحنه اجرا، ابهام در تعریف و اجرای مراسم مذهبی، و تأخیر در تصویب آیین‌نامه اجرایی مربوطه، همگی از جمله مشکلات و نارسایی‌هایی هستند که اجرای احکام

سالب حیات را در نظام کیفری ایران با چالش‌های جدی مواجه کرده و لزوم بازنگری و اصلاح قوانین مربوطه را بیش از پیش ضروری ساخته‌اند. (همان، ص ۱۱۴)

بند سوم: خلاء ناشی از اصل قانونی بودن کیفرهای قطع و جرح عضو

بخشی کوچک اما قابل توجه از مجازات‌های بدنی، به مجازات‌های مربوط به قطع یا جرح اعضا و جوارح بدن انسان اختصاص دارد. اگرچه در عمل، این نوع کیفرها به ندرت مورد حکم دادگاه‌ها قرار می‌گیرد و کاربرد اجرایی محدودی دارد، اما قانونگذار همچنان فصولی از قانون مجازات اسلامی را به این موضوع اختصاص داده است. به طور مشخص، احکام مرتبط با این نوع مجازات‌ها در فصل‌های هفتم، هشتم و نهم از بخش دوم و همچنین در بخش سوم از کتاب سوم این قانون بیان شده‌اند. با توجه به ماهیت این کیفرها، می‌توان گفت که قطع عضو عمدتاً یا در قالب حدود الهی اعمال می‌شود و یا در چارچوب قصاص قرار می‌گیرد. در مقابل، جرح عضو، برخلاف قطع عضو که ممکن است در هر دو دسته مذکور جای بگیرد، اصولاً در حوزه احکام قصاص مطرح می‌شود. از این رو، تفاوت در مبانی فقهی و حقوقی این کیفرها، بر شیوه اجرای آن‌ها و احکام مترتب بر آن‌ها نیز تأثیرگذار است.

الف) شیوه اجرای مجازات‌های مربوط به قطع عضو

مجازات قطع عضو به عنوان یکی از حدود الهی در دو مورد تشریع شده است: نخست، در خصوص سرقتی که تمامی شرایط اجرای حد را دارا باشد، و دوم، در جرم محاربه که قطع دست راست و پای چپ یکی از چهار نوع مجازات تأخیری است که قاضی می‌تواند آن را اعمال کند.

مطابق ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی، چنانچه سرقت تمامی شرایط مقرر در این ماده را داشته باشد، مجازات آن حد خواهد بود. بر اساس ماده ۲۷۸ همان قانون، در مرحله نخست، چهار انگشت دست راست سارق از انتهای آن قطع می‌شود، به نحوی که انگشت شست و کف دست باقی بماند. در مرتبه دوم، مجازات قطع پای چپ از پایین برآمدگی اعمال می‌شود، به گونه‌ای که نیمی از قدم و بخشی از محل مسح باقی بماند.

در رابطه با جرم محاربه، ماده ۲۸۲ قانون مجازات اسلامی یکی از چهار مجازات زیر را برای مرتکب مقرر داشته است: الف) اعدام

ب) به صلیب کشیدن (صلب)

پ) قطع دست راست و پای چپ

ت) تبعید (نفی بلد)

مطابق ماده ۲۸۳ همان قانون، اختیار تعیین یکی از این چهار نوع مجازات بر عهده قاضی است.

در صورتی که فردی به دلیل ارتکاب سرقت مستوجب حد یا جرم محاربه، به مجازات قطع دست یا پا محکوم شده و حکم صادره پس از تأیید دیوان عالی کشور قطعیت یافته باشد، اجرای آن منوط به صدور دستور از سوی دادگاه بدوی صادرکننده حکم است. چنانچه این حکم از منظر قانونی فاقد ایراد و اشکال باشد، مطابق آیین‌نامه اجرایی، فرآیند اجرای آن آغاز خواهد شد.

ب) شیوه اجرای مجازات‌های مربوط به قطع و جرح عضو به عنوان قصاص

مطابق ماده ۳۹۳ قانون مجازات اسلامی، علاوه بر شرایط قصاص نفس، تحقق قصاص عضو مستلزم وجود شش شرط اضافی است. این شرایط عبارت‌اند از:

- ۱- محل عضو مورد قصاص باید دقیقاً با محل عضو مجنی علیه که مورد جنایت واقع شده است، یکسان باشد.
- ۲- قصاص باید از حیث شدت و میزان با جنایت ارتكابی مساوی باشد.
- ۳- اجرای قصاص نباید موجب خوف تلف جانی مرتکب یا آسیب و صدمه به عضو دیگری از بدن وی گردد.

- ۴- قصاص عضو سالم در برابر عضو ناسالم جایز نیست.
 - ۵- عضو اصلی در قبال عضو غیر اصلی قابل قصاص نیست.
 - ۶- قصاص عضو کامل در برابر عضو ناقص امکان پذیر نمی باشد.
- با توجه به این شرایط، هرگاه دادگاه بخواهد در برابر ارتکاب جنایت عمدی منجر به قطع یا جرح عضو، حکم به قصاص صادر نماید، لازم است که افزون بر احراز شرایط عمومی قصاص نفس، این شش شرط اختصاصی را نیز مورد بررسی قرار دهد.
- با این حال، در عمل، احراز این شرایط در پرونده‌های مربوط به جنایات عمدی منجر به قطع یا جرح عضو با دشواری‌های فراوانی همراه است و در نتیجه، احکام قصاص عضو، چه به صورت قطع و چه به صورت جرح، به ندرت توسط دادگاه‌ها صادر می‌شود. حتی در موارد نادری که چنین احکامی صادر شده‌اند، معمولاً پیش از اجرا، به دلیل ماهیت شخصی و قابل اسقاط بودن حق قصاص، مجنی‌علیه با تراضی به دریافت دیه یا مبلغی بیشتر از آن رضایت داده و نهایتاً اجرای قصاص منتفی گردیده است. در صورتی که دادگاه حکم به قصاص عضو صادر کند و این حکم پس از تأیید دیوان عالی کشور قطعی یابد، اجرای آن مستلزم صدور دستور اجرای حکم از سوی دادگاه بدوی صادرکننده رأی خواهد بود. در صورت فقدان هرگونه ایراد و اشکال قانونی، فرآیند اجرای حکم آغاز خواهد شد. (زارع، ۱۳۹۵، ص ۱۲۲)

ج) خلاء ناشی از اصل قانونی بودن اجرای کیفرهای قطع و جرح عضو

قصاص عضو و اجرای مجازات‌هایی مانند بریدن دست و پای سارق (ماده ۲۶۸) و محارب (ماده ۲۸۲ قانون مجازات اسلامی جدید) در زمره کیفرهای تهریبی و ترذیلی قرار می‌گیرد. چنین مجازات‌هایی به دلیل ماهیت بازدارنده و عبرت‌آموز خود، در راستای سیاست کیفری قهرآمیز قانونگذار تنظیم شده‌اند. (اردبیلی، ۱۳۸۵، ص ۱۵۸) با این حال، اجرای این‌گونه کیفرها هیچ‌گونه سختیتی با اهداف اصلاحی در نظام عدالت کیفری ندارد؛ چراکه اصلاح مجرمان، به معنای بازگرداندن آنان به زندگی سالم اجتماعی و احیای توانایی‌های جسمانی و روانی ایشان است، در حالی که مجازات‌های مبتنی بر قطع عضو، نه تنها زمینه‌ای برای بازپروری بزهکاران فراهم نمی‌آورد، بلکه ماهیتی توان‌گیر، تحقیرآمیز و بعضاً غیرقابل جبران دارد.

یکی از عوامل تعیین‌کننده در سیاست کیفری، میزان شدت و ضعف مجازات‌ها بر اساس نوع جرم و تأثیر آن بر نظم عمومی جامعه است. هدف اصلی قانونگذار از وضع چنین مجازات‌هایی، ایجاد رعب و هراس در میان شهروندان و در نتیجه، جلوگیری از ارتکاب جرائم مشابه است. این نگرش، راهنمای اصلی در تعیین و تشدید مجازات‌هایی است که بیشترین تهدید را برای نظام اجتماعی و آرامش عمومی به همراه دارند. از این منظر، تصور بر آن است که تهدید مجرمان احتمالی به تحمل مجازات‌های سخت و سنگین، می‌تواند آنان را از ارتکاب اعمال مجرمانه منصرف کند و به نوعی نقش بازدارنده داشته باشد.

بازدارندگی مجازات‌ها به‌طور کلی در دو سطح عمومی و اختصاصی مطرح می‌شود. بازدارندگی عمومی ناظر بر ایجاد ترس و دلهره در جامعه است تا افراد از ارتکاب جرم اجتناب کنند. اما در روزگار کنونی، کارایی این رویکرد مورد تردید قرار گرفته و کارآمدی آن مستلزم وجود عوامل متعدد اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی است. بازدارندگی عمومی از طریق ایجاد ارباب تنها زمانی تحقق می‌یابد که جامعه به درستی اجرای عدالت کیفری باور داشته باشد. به عبارت دیگر، نظام کیفری باید مشروعیت و بی‌طرفی خود را به اثبات برساند و مردم به این اطمینان برسند که قوانین بدون تبعیض و بدون مصلحت‌اندیشی‌های جانبدارانه اجرا می‌شوند. در غیر این صورت، اگر جامعه به این باور برسد که عدالت کیفری در مواردی خاص اعمال نمی‌شود یا در برابر برخی افراد مسامحه به خرج می‌دهد، ترس از مجازات، نه تنها تأثیری بر پیشگیری از جرم نخواهد داشت، بلکه احساس تبعیض و بی‌عدالتی، خود به تشویق رفتارهای مجرمانه خواهد انجامید.

علاوه بر بازدارندگی عمومی، نظام کیفری به دنبال بازدارندگی اختصاصی نیز هست؛ یعنی اصلاح مجرم از طریق تحمل سختی و رنج مجازات و بازداشتن او از تکرار جرم. با این حال، تأثیر بازدارنده‌ی مجازات‌ها بر افراد، امری نسبی است و نمی‌توان آن را به شکلی یکسان برای همه مجرمان در نظر گرفت. میزان تأثیرگذاری مجازات بر بزهکاران به عوامل روانی، اجتماعی و پیشینه فردی آنان بستگی دارد. از یک سو، همه مجرمان از شخصیت و ساختار روانی مشابهی برخوردار نیستند و واکنش یکسانی به

مجازات نشان نمی‌دهند. از سوی دیگر، ماهیت جرم و شدت قبح اجتماعی آن، بر میزان تمایل افراد به تکرار جرم تأثیرگذار است. بنابراین، اگر بتوان پاسخی روشن به این پرسش داد که ترس و ارباب تا چه میزان می‌تواند در بازدارندگی رفتارهای مجرمانه مؤثر باشد، شاید بتوان به این نتیجه رسید که مجازات‌های سخت و هولناک، همواره مؤثرترین راه‌حل برای جلوگیری از جرم نیستند. (صانعی، ۱۳۷۱، ص ۱۴۰)

یکی از چالش‌های اساسی در اجرای مجازات‌های قطع عضو، عدم توجه قانونگذار به تبعات اجتماعی، جسمانی و روانی محکومان پس از اجرای حکم است. این افراد، پس از تحمل چنین مجازاتی، با موانع جدی در بازگشت به زندگی اجتماعی مواجه می‌شوند. از این رو، ضروری است که قانونگذار تدابیر حمایتی لازم را در قوانین یا آیین‌نامه‌های اجرایی به‌گونه‌ای شفاف و بدون ابهام پیش‌بینی کند. این اقدامات می‌تواند در راستای احیای نسبی توانایی‌های جسمانی و روانی این محکومان، تسهیل روند بازگشت آنان به جامعه و تحقق هدف اصلاحی مجازات‌ها مؤثر باشد.

در اجرای مجازات‌های بدنی غیرسالب حیات، رعایت اصل حفظ حق حیات و تمامیت جسمانی محکوم امری ضروری است. اجرای این احکام نباید زبانی فراتر از میزان متعارف ناشی از حکم به محکوم وارد کند. به همین دلیل، لازم است پیش از اجرای حکم، محکوم توسط پزشک معاینه شود تا سلامت جسمانی او تأیید گردد. همچنین، اجرای حکم باید در شرایطی انجام شود که خطر جانی یا آسیب بیش از حد بر محکوم وارد نگردد. چنانچه احتمال تلف محکوم یا وقوع ضرری فراتر از میزان قانونی وجود داشته باشد، اجرای مجازات باید تا زمان بهبودی کامل وی به تعویق افتد یا به مجازاتی دیگر تبدیل شود.

باین حال، قانون مجازات اسلامی در خصوص شرایط و نحوه اجرای مجازات‌های بدنی غیرسالب حیات از انسجام و شفافیت کافی برخوردار نیست. درحالی که رعایت اصول قانونی در اجرای این احکام ضروری است، مقررات مربوط به اجرای همه انواع این مجازات‌ها به‌طور جامع در قانون تدوین نشده و تنها در برخی از مواد به‌طور پراکنده به آن اشاره شده است. این نقص ساختاری، زمینه‌ساز برداشت‌های متفاوت و اجرای ناهماهنگ احکام در مراجع قضایی شده است.

در همین راستا، ماده ۵۴۹ قانون آیین دادرسی کیفری، تهیه آیین‌نامه‌ای را برای نحوه اجرای مجازات‌های سالب حیات، قطع عضو، قصاص عضو و جرح، و شلاق (حدی و تعزیری) پیش‌بینی کرده است که باید ظرف شش ماه از لازم‌الاجرا شدن قانون، توسط وزیر دادگستری با همکاری وزیر کشور تدوین و به تصویب رئیس قوه قضاییه می‌رسید. اما تاکنون چنین آیین‌نامه‌ای تهیه نشده که این امر یکی از مهم‌ترین خلأهای قانونی در حوزه اجرای احکام کیفری محسوب می‌شود.

از دیگر ابهامات اجرایی، مسأله پیوند عضو پس از قصاص است. قانونگذار در ماده ۴۴۵ قانون مجازات اسلامی، بیهوش کردن و بی‌حس کردن مرتکب پس از اجرای قصاص را جایز دانسته، اما در مورد حق جانی برای پیوند عضو قطع‌شده سکوت کرده است. این مسأله به‌ویژه از حیث حقوقی و فقهی می‌تواند آثار و پیامدهای متعددی داشته باشد.

در این زمینه، دو دیدگاه فقهی مطرح است: برخی فقیهان شیعه به‌طور مطلق قائل به پذیرش یا عدم پذیرش پیوند عضو هستند. اما با توجه به مقتضیات زمان و پیشرفت‌های پزشکی، دیدگاه تفصیلی منطقی‌تر به نظر می‌رسد. بر این اساس، اگر جنایت جانی صرفاً علت محدثه قطع عضو باشد و امکان پیوند عضو برای مجنی‌علیه وجود داشته باشد و جانی نیز همکاری لازم را ارائه دهد، در این صورت مجنی‌علیه تنها می‌تواند ارش دریافت کند. اما اگر جنایت جانی علت تامه در حدوث و بقای محرومیت مجنی‌علیه از عضو باشد، او حق درخواست تجدید قصاص را خواهد داشت. از آنجاکه مشخص شدن این امر نیازمند گذشت زمان است، لازم است اجرای قصاص عضو تا زمانی که امکان پیوند عضو برای مجنی‌علیه وجود دارد، به تأخیر افتد. (عارف، ۱۳۹۲، ص ۴۹-۶۱) این خلأهای قانونی و اجرایی، ضرورت بازنگری در مقررات مرتبط با اجرای مجازات‌های بدنی و ارائه تفسیرهای دقیق و جامع از حقوق محکومان و مجنی‌علیه را آشکار می‌سازد. تنظیم قوانین و آیین‌نامه‌های روشن و عادلانه، ضمن حفظ حقوق بزه‌دیدگان، از اعمال مجازات‌هایی که ممکن است با اصول عدالت کیفری در تضاد باشد، جلوگیری خواهد کرد.

د) خلاء ناشی از اصول قانونی بودن شلاق

اجرای مؤثر احکام کیفری مستلزم تأمین ابزار و امکانات مناسب است. مجازات شلاق نیز از این قاعده مستثنی نیست و اجرای صحیح آن نیازمند مأموران آموزش‌دیده، وسایل مناسب و مکان مناسب مطابق با اصول قانونی است، زیرا نحوه اجرا و شدت ضربات در حدود و تعزیرات متفاوت بوده و نیازمند رعایت ضوابط خاصی است.

یکی از خلأهای اجرایی در واحدهای اجرای احکام، نبود مأموران متخصص برای اجرای شلاق است. در برخی موارد، این وظیفه به مأموران نیروی انتظامی واگذار می‌شود، بدون آنکه نظارت مستقیم قاضی اجراکننده حکم برقرار باشد. این رویه نه تنها مغایر با اصل نظارت قضایی است، بلکه ممکن است منجر به اجرای نادرست مجازات شود. همچنین، اجرای شلاق توسط مأموران زندان فاقد مبنای قانونی است.

نظارت مستقیم قاضی و آموزش مأموران در صحنه اجرا، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. در برخی موارد، عدم نظارت موجب اجرای بیش از حد یا بسیار خفیف شلاق شده که با فلسفه مجازات مغایرت دارد. برای رفع این خلأ، ضروری است که در هر واحد اجرای احکام، مأموران متخصص زن و مرد ویژه اجرای شلاق حضور داشته باشند تا اجرای حکم با رعایت موازین قانونی، عدالت کیفری و حفظ کرامت انسانی صورت گیرد.

یکی دیگر از چالش‌های موجود در اجرای احکام کیفری، عدم استفاده از شلاق‌های استاندارد و همسان در برخی واحدهای اجرایی است. گاهی مشاهده می‌شود که ابزار نامناسب برای اجرای شلاق به کار گرفته می‌شود که این امر، علاوه بر تخلف از بخشنامه‌های شورای عالی قضایی و مقررات آیین‌نامه‌ای، موجب بی‌عدالتی در اجرا می‌شود. استفاده از شلاق‌های غیرمستعارف ممکن است شدت مجازات را فراتر از میزان قانونی آن افزایش داده و صدمات غیرضروری به محکوم وارد کند که این امر نه تنها مغایر با اصول قانونی و شرعی است، بلکه می‌تواند موجب ضمان گردد. رعایت استانداردهای مشخص در ابزار اجرای مجازات، شرط لازم برای تحقق عدالت کیفری و جلوگیری از آسیب‌های ناموجه در فرآیند اجرا است. (زارع، ۱۳۹۵، ص ۱۳۱)

نتیجه

اجرای احکام کیفری، به‌ویژه در مجازات‌های بدنی نظیر قصاص عضو، قطع عضو و شلاق، باید در چارچوبی مشخص، منظم، و قانونی صورت گیرد تا حقوق محکومان و بزه‌دیدگان به‌درستی رعایت شود. با این حال، در نظام حقوقی ایران، خلأهای متعددی در زمینه اصل قانونی بودن اجرای مجازات‌ها مشاهده می‌شود که این امر می‌تواند زمینه‌ساز اعمال سلیقه‌ای و رویه‌های ناهماهنگ در اجرای احکام گردد.

یکی از مهم‌ترین کاستی‌ها، عدم تدوین آیین‌نامه‌ای جامع درخصوص اجرای مجازات‌های سالب و غیرسالب حیات است. اگرچه ماده ۵۴۹ قانون آیین دادرسی کیفری، دولت را مکلف به تدوین چنین آیین‌نامه‌ای کرده است، اما تاکنون این وظیفه به انجام نرسیده و همین امر، اجرای این احکام را با ابهامات فراوان مواجه ساخته است. علاوه بر این، در برخی موارد، قانون مجازات اسلامی به نحوه اجرای برخی از این مجازات‌ها اشاره کرده است، اما این مقررات به دلیل فقدان انسجام و جامعیت، زمینه‌ساز برداشت‌های متفاوت شده‌اند.

در رابطه با اجرای قصاص عضو نیز چالش‌هایی وجود دارد که از جمله آن می‌توان به عدم تعیین تکلیف نسبت به حق جانی در پیوند عضو قطع‌شده خود و حق مجنی‌علیه در مطالبه مجدد قصاص اشاره کرد. این موارد، به دلیل نبود نص قانونی مشخص، سبب اختلاف‌نظرهای گسترده شده و اجرای عدالت کیفری را با دشواری‌های جدی مواجه کرده است.

با توجه به این مسائل، پیشنهاد می‌شود که قانونگذار هرچه سریع‌تر نسبت به تدوین آیین‌نامه‌های اجرایی دقیق، جامع، و بدون ابهام درخصوص نحوه اجرای احکام کیفری اقدام نماید. این آیین‌نامه‌ها باید به‌طور خاص شامل مقرراتی درخصوص شرایط اجرای مجازات، نظارت پزشکی، امکان تعویق یا تبدیل مجازات در شرایط خاص، و تعیین تکلیف نسبت به حقوق محکومان و بزه‌دیدگان پس از اجرای مجازات باشد. تنها در این صورت است که می‌توان به اجرای منصفانه و عادلانه مجازات‌ها و رعایت کامل اصل قانونی بودن اجرای احکام کیفری دست یافت.

منابع

الف) کتب

- ۱- آخوندی، محمود. (۱۳۶۸). آئین دادرسی کیفری. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲- اردبیلی، محمد علی. (۱۳۸۵). حقوق جزای عمومی. تهران: انتشارات میزان.
- ۳- باهری، محمد. (۱۳۸۰). حقوق جزای عمومی. تهران: انتشارات مجد.
- ۴- تنکابنی، فروغ. (۱۳۸۴). با مجازاتهای اسلامی آشنا شویم. تهران: انتشارات جهاد.
- ۵- جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۷۸). مبسوط. تهران: انتشارات گنج دانش.
- ۶- خویی، ابوالقاسم. (۱۳۵۲). مبانی تکملة المنهاج. نجف اشرف: متبعة الاداب.
- ۷- ساکی، محمد رضا. (۱۳۸۷). حقوق جزای عمومی. تهران: انتشارات بهاران.
- ۸- صادقی، محمد هادی. (۱۳۷۸). جرائم علیه اشخاص. تهران: انتشارات میزان.
- ۹- صانعی، پرویز. (۱۳۷۱). حقوق جزای عمومی. تهران: انتشارات گنج دانش.
- ۱۰- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۳). مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران. انتشارات موسسه نشر انتشار.
- ۱۱- نوربها، رضا. (۱۳۸۵). زمینه حقوق جزای عمومی. تهران: انتشارات گنج دانش.

ب) مقالات و پایان نامه ها

- ۱- حبیب زاده، محمد جعفر. (۱۳۷۷). رژیم قانونی بودن حقوق کیفری عامل مؤثر در رشد و توسعه. مجله حقوقی دادگستری، شماره ۲۳.
- ۲- زارع، الهام. (۱۳۹۵). بررسی خلاء ناشی از اعمال اصل قانونی بودن در اجرای احکام کیفری. پایان نامه کارشناسی ارشد رشته حقوق جزا و جرم شناسی. دانشگاه آزاد بندرعباس.
- ۳- عارف، عارف، علی اکبر، قاسم. (۱۳۹۲). کفایت پرداخت ارش از سوی جانی در پیوند عضو پس از قصاص. نشریه: مبانی فقهی حقوق اسلامی. شماره ۱۲.
- ۴- گرمی، ابوالقاسم. (۱۳۵۵). گزارش علمی کنفرانس اجرای حقوق کیفری اسلامی و اثر آن در مبارزه با جرائم. نشریه موسسه حقوق تطبیقی، شماره ۲.